

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زندگی انسان آمیزه‌ای است از حقیقت و خیال و شاید سهم خیال در آن بر سهم حقیقت بچربد. ما بیش از آنچه به آواز بلند سخن می‌گوییم با زمزمه یا آوای ناشنیدنی اندیشه‌های خود را به بند می‌کشیم. این حکم درباره پرگوترین و یاوه‌گوترین کسان هم صادق است. اصولاً آدمی را از گفتار درونی گزیری نیست. اگر هر چه در دل داریم بیرون بریزیم، در جهان مناسبات انسانی سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و جنگ مغلوبه‌ای مهار ناشدنی درمی‌گیرد.

آمیختگی حقیقت و خیال در زندگی انسانی آمیختگی ساده نیست، به وجهی است که نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد. در هر جلوه‌ای از زندگی نمی‌توان گفت چه مایه‌اش خیال است و چه مایه حقیقت. حقیقت و خیال تار و پود زندگی اند. حقیقت و خیال عجین اند و معجون زندگی از آنها ساخته شده است، به گونه‌ای که حقیقت را نه در جلوه‌های زندگی بلکه در بیرون از این جلوه‌ها و در ورای این جلوه‌ها باید جست.

این آمیختگی حقیقت و خیال نه همان در مظاهری از فرهنگ چون هنر و ادبیات بلکه در دانشها پرتوافکننده است. خیال نه فقط در مفاهیم مجرد ریاضی بلکه همچنین در الگوها و فرمول بندیهای علوم تجربی سهم عمده دارد و این سهم حتی تعیین‌کننده مسیر تکامل دانشهاست. اگر قوه تخیل را در کار طرح آفرینی علمی حذف کنیم، هیچ فرضیه و نظریه‌ای شکل نمی‌بندد. همه واقعیات و مواد مدرکات ما در قالب مفاهیم ریخته می‌شوند و در ساختن مفاهیم، اگر هم به مقولاتی آنی قابل شویم، نیروی خیال دخیل است. قضا را نگرشهایی که در آنها به همه‌ساحت‌های وجودی انسان توجه شده است نقش عنصر خیال را درست ارزیابی کرده‌اند، از جمله، در ادیان، این توجه با وارد کردن اسطوره و تمثیل در تعالیم و مواظب دینی بازتاب یافته است. زبان عهد عتیق و عهد جدید، همچنانکه زبان قرآن کریم با اساطیر و تمثیلات خوشگوار شده است. تأثیر گسترده و پایدار این نگرشها در طی قرون و اعصار تا حد زیادی مرهون همین توجه عمیق به عنصر خیال بوده است. در تعالیم عرفانی نیز برای این ساحت از وجود آدمی قدر و اعتبار درخور قابل شده‌اند. اخذ معانی بلند دینی و عرفانی، چون کسوت اسطوره در بر کنند و تمثیل و تجسد یابند آسانتر می‌شود و نقش آنها در نفوس دیرتر زایل می‌گردد.

در عصر ما، در عرصه ادبیات، رمان جلوه‌گاه والا و درخشان دنیای خیال شده است. مراد ما از رمان داستانهای بنجل و به اصطلاح فرنگیان roman à cents sous (یکی یک پول)، از قماش آثار مورس دوکبرا نیست. مراد آن نوع ادبی است که عناوینش به ادبیات جهانی تعلق دارد.

رمان پدیده‌ای خلق الساعه نیست. افسانه و حکایت پیش از



مترجم کلیله و دمنه چنین آمده است: «به حکم آنکه گفته‌اند

جَدِّ هَمَّه سَالَه جَان مَرْدَم بِخُورِد

گاه از گاه إحماضی رفتی و به تواریخ و اسمار التفاتی بودی.»
اما جدایی از زندگی بادروزه دوروی دارد. رویی به بست و رویی به بالا. مشغله‌هایی چون هرزگی و فسق و فجور و پناه بردن به مخدرات یا دیدن و شنیدن و خواندن نمایشنامه‌های بازاری و سیاه‌بازی آدمی را از سطح زندگی عادی فروتر می‌آورد و سرگرمی‌هایی چون خواندن رمان وی را از عادیات فراتر می‌برد. از بهترین ساعات عمر من اوقاتی بود که به خواندن رمان مشغول بودم و، فارغ از دنائتها و دل‌مشغولیهای بیقدر، در جهانی آرمانی و اثیری به سر می‌بردم و شهباز خیال را در افق‌هایی گسترده و ناشناخته پرواز می‌دادم. به یاد دارم که دانشجوی دانشکده ادبیات بودم، جوانی بیست ساله و معصوم. امتحانات را گذرانده بودم و برای فصل تابستان عازم ولایت. همه اثاث مختصر خود را در مفرشی پیچیده بودم تا در خانه یکی از بستگان در تهران به امانت بسپارم. در همین اوان، متن فرانسه *بینوایان* و *یکتور هوگو* را می‌خواندم و به پایان کتاب نزدیک شده بودم. حیفم آمد آن را ناتمام بگذارم. روی مفرش نشستم، آن را تا به آخر خواندم، آنگاه به راه افتادم.

در سالهای اخیر، در رفت و آمد به رشت، هر وقت با اتوبوس سفر می‌کردم، رمانی - از داستایوسکی، پوشکین، تولستوی، تورگنیف - همراه بود و بیشتر مسیر را به خواندن آن می‌پیمودم و این از شیرین‌ترین لحظات عمر من بود.

براستی که دور ماندن از فرومایگیها و نیرنگهای زندگی روزانه برای تهذیب روح و تلطیف عواطف کیمیا اثر است. حال، چه با ورد و ذکر باشد و چه مثلاً با خواندن رمان و خواندن رمان داریوی مجربی است: تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست.

خواندن رمان این حسن را هم دارد که آدمی را با تجربیات فراوان تازه آشنا می‌سازد. چشم و گوش را بازمی‌کند و از خطرهای دور نگه می‌دارد. رمان *مادام بوواری* اثر فلوربر را در نظر آورید. قهرمان رمان زن آرمانخواهی است که سودهای خام و رؤیاهای فریبنده او از امکانات اجتماعی و ظرفیت فرهنگی او بسی فراتر می‌رود و سرانجام به خودکشی او، که نویسنده آن را به صورت نوعی شهادت قهرمانانه درآورده است، منجر می‌گردد. در داستان و سرنوشت غم‌انگیز این زن خیالپرور خواننده بروشنی می‌بیند که شور و هیجان رمانتیک چون در جریان زندگی نفوس عامی وارد شوند و منشأ اثر گردند چه فاجعه‌ای به بار می‌آورند. جوانان با خواندن این رمان با خطر رؤیابافی و بلندپروازی و هوس‌پروری آشنا می‌شوند و چه بسا فرصت پرهیز از این معانی را پیدا کنند. در حقیقت، رمان، در خدمت نسل جوان، هم مفری است برای

رمان حامل پاره‌ای از خواص و نقشهای آن بوده‌اند. فرق در میزان و کیفیت پیوند مناسبات آنها با زندگی است. رمان با زندگی عصر ما پیوند فشرده‌تر و زنده‌تری پیدا کرده است و در هر مرحله از تکامل این پیوند را ظریفتر و باریکتر و طرفه‌اینکه قویتر و همه‌جانبه‌تر و توان‌گفت‌مجردتر ساخته است. رمان جزو ضروریات زندگی عصر ما شده است، به گونه‌ای که بیگانگی از آن را بیگانگی از جهان معاصر می‌توان شمرد. ابعاد شناخت‌کنه و معنای جهان معاصر با کنار نهادن رمان ناقص می‌ماند.

رمان در عصر ما نقش حیاتی دیگری نیز دارد. در دنیایی که برادر از برادر، پدر از پسر، مادر از دختر بیگانه است، در جهانی که افراد و اقوام با سدهای رویین‌سکندری از یکدیگر جدا افتاده‌اند، رمان با اشعه نافذ خود از این سدها عبور می‌کند و ما را با جهان هم‌نوعان و شهروندان این کره خاکی آشنا می‌سازد.

در سیر آفاق و انفس، که در تعالیم اسلامی بتأکید موعظه شده است، رمان حکم «راهنمای جهانگردی» دارد. در رمان، زندگیها، مناسبات، اندیشه‌ها، خلقیات، نگرشها، خلاصه اسرار و خفیات جهان انسانی بازآفرینی می‌شود؛ آن هم به صورتی داهیانه: بازنمون ماجراهای سالها عمر هزاران آدمی با سرنوشت‌های گوناگون را در صفحاتی چند می‌توان دید. قَدْ لَکَ و، بهتر بگویم، صورت نوعی حیات مادی و معنوی انسانها به خوشترین و خجسته‌ترین وجهی در رمان نمودار می‌گردد.

با خواندن رمان ما به زندگی دیگران و به زندگی‌هایی دیگر زیست می‌کنیم. با هم‌نوعان خود هم‌حسی پیدا می‌کنیم: ناسردمیها را می‌بخشیم و مردمیها را می‌ستاییم و از دیدن بارقه‌های انسانی به هیجان درمی‌آییم. هم‌نوع‌شناس و در نتیجه هم‌نوع‌دوست می‌شویم و تساهل و مدارا در عمق وجود ما پرورده می‌شود. توان گفت دید خدایی می‌یابیم.

آدمی نیاز دارد که گاهی از زندگی روزمره متفک شود. پناه بردن به جهان اسطوره و خیال این نیاز را به فرخنده‌ترین وجهی برمی‌آورد. حتی کسانی یکی از مزایای خواندن تاریخ را برآورده شدن همین نیاز شمرده‌اند: «تواریخ در حقیقت اسما برند و اسمار مرد را مشغول گرداند تا از غمها ساعتی خلاصی یابد و از نامرادیها برآساید.» (تجارب السلف) در دیباچه نصیر الله منشی،

می دهند و عجیب اینکه این را نه بر نقص و کمبود خود بلکه بر کم ارزشی رمان حمل می کنند!

بدین سان، پهنه‌ای گسترده از جهان ذوق را نادیده می گیرند و شمه‌ای از این گلستان پر گل و ریحان به مشامشان نرسیده آن را به هیچ می شمارند!

این نوع ادبی از جهات دیگری نیز در جامعه ما آماج بیمهری شده است. این نوع نوشته، مانند هر نوشته دیگری، برای آنکه نشر یابد به اجازه انتشار و کاغذ نیاز دارد. لیکن صدور اجازه انتشار رمان غالباً به دستکاریهایی در متن آن موکول می شود، آن هم به تکلّف کسانی که اگر از بیخ عرب نباشند، چه بسا با ویژگیهای اساسی رمان آشنایی ندارند و نمی دانند که در آن، منطق و نظامی به اتقان منطق و نظام زندگی حاکم است. نمی توان گوشه‌ای از آن را حذف کرد یا تغییر داد و باقی را به حال سابق نگه داشت. سلسله رویدادها از حلقه‌های زنجیری تشکیل یافته است که با گسسته شدن یکی از آنها پیوند می گسند. پیوستگی این حلقه‌ها در رمان می توان گفت از آنچه در زندگی هست نیز بیشتر است. زیرا رمان نویس حلقه‌های اصلی را بر می گزیند. رمان بنایی است که در معماری آن نهایت ایجاز و ربط منطقی و تداوم به کار می رود و اگر مختصر دستکاری در آن بشود آن نخواهد بود که بوده است.

می گویند این حک و اصلاحها به رعایت مصالح جامعه ضرورت دارد. ببینیم این دعوی تا چه حدّ موجه است. البته رمان بدان جهت گرایش دارد که خواننده را به زوایا و خفایا بکشاند و در خلوت چه بسا حوادثی روی دهد که آفتابی شدن آنها خالی از اشکال نباشد. اما این هم هست که خواننده نیز رمان را در خلوت می خواند، رمان کتابی نیست که در حضور جمع، آن هم هر جمعی، خوانده شود. از این رو، وصف برخی از صحنه‌ها زبانی به مناسبات اخلاقی نمی رساند. وانگهی، اگر این صحنه‌ها در رمان گنجانیده شده، لابد از آن گزیری نبوده است. همچنانکه، فی المثل، در ابواب فقه و مباحث علم پزشکی از وصفها و حتی تصویرهای عریان و بی پرده چاره‌ای نیست و کسی تاکنون به این عریانی و بی پردگی اشکال نکرده است.

اگر اقرار است به بهانه حفاظ و عفاف صحنه‌هایی از رمان حذف شود، از شاهکارهای ادب فارسی که جزو مواد درسی دانشگاهی نیز هستند باید قطعات نه چندان کمی حذف گردد؛ مثلاً در کلیله و دمنه، داستان زن حجام یا داستان زاهدی که گذرش به روسپیخانه می افتد و شبی در «خانه زنی بدکار» که «کنیزکان آنکاره» دارد بیتوته می کند و شاهد صحنه‌های آنچنانی می شود، یا در مثنوی، بولوی داستان کذایی زنی که کدورا در غیر ما وضع له به کار می برد، یا در گلستان حکایت قاضی همدان که «با نعلبند

امیال واپس مانده و هم وسیله‌ای است برای آشنایی با عمق واقعیات زندگی.

گاهی رمان بشارت دهنده آینده و روزگارانی نو است. در پدران و پسران تورگنیف یا نطفه‌های نسل انقلابی روسیه آشنا می شویم و در امیل روسو شیوه‌های انقلابی آموزش و پرورش طرح ریزی شده است. رمان به ما می گوید که زندگی را به الگوی دیگری هم می توان ساخت.

سرانجام می رسیم به یکی از خدمات فرهنگی رمان که نباید آن را دست کم گرفت. رمان گنجینه لغوی زبان را غنی می سازد و از امکانات پروسعت آن در ساحت ادبیات بهره برداری می کند. در ادبیات غرب، با ابداع این نوع ادبی بود که هم دایره واژگانی دامنه فراخ یافت و هم از امکانات بسیار متنوع زبان برای بیان عواطف و توصیف صحنه‌ها و حوادث استفاده شد. فی المثل، اگر واژگان راسین را با از آن ویکتور هوگو بسنجیم، عظمت خدمتی که رمان به زبان فرانسه کرده روشن خواهد شد.

در ادبیات ما نیز منظومه‌ها و آثار داستانی و همچنین نوشته‌های ذوقی عرفانی که از مایه‌های تمثیلی سرشارند به پرمایه شدن گنجینه لغوی و تنوع و ظرافت تعبیرات خدمت ارزنده‌ای کرده‌اند. ترجمه رمانها در عصر حاضر نیز نقش مهمی در توسعه امکانات تعبیری زبان فارسی داشته است.

رمان، بنایه خصلت خود، بیش از هر نوع ادبی دیگری از عناصر فرهنگ مردم، از امثال و کنایات و تمثیلهای، استفاده می کند. متأسفانه، رمان، با همه این مزایا، آماج بی‌اعتنایی ادبای ماست و در محافل ادبی و دانشگاهی کمتر از آن سخن می رود. عده کمی از استادان و مدرّسان ادبیات به خواندن رمان علاقه نشان می دهند و عیب کار این است که از این حیث با دانشجویان زمینه تفاهم نمی یابند و نمی توانند جوابگوی نیازها و پرسشهای آنان باشند. حتی اشاراتی که دانشجویان کتابخوان در مواردی به چهره‌های داستانی یا حوادث و خواننده‌های رمانهای مشهور می کنند برای استادان ناآشنا و مهجور است و اگر هم این ناآشنایی را بخواهند مکتوم بدارند، نشانه‌های آن از دید زیرکانه دانشجویان پنهان نمی ماند. در حقیقت، استادان گاهی در این زمینه، خود را بسی بیمایه‌تر و تهیدست‌تر از دانشجو نشان

جو این اعمال و واکنشها شناخته شوند معنای دیگری می یابند. گفتیم رمان برای نشر محتاج اجازه و کاغذ است. صدور اجازه با موانع و قید و شرطی که یاد کردیم روبرو می شود. کاغذ را نیز، اگر ناشر بخواهد به بهای عاقله تهیه کند، ناگزیر باید به همان مرجع صدور اجازه انتشار مراجعه نماید و دچار دور باطل گردد. تهیه کاغذ از بازار آزاد نیز بهای تمام شده کتاب را به میزانی بالا می برد که جذب آن را در بازار ممتنع می سازد. تازه قیمت گذاری حق دولت شده است و دولت در این کار طبعاً بهای عاقله کاغذ را

ملاک قرار می دهد نه بهای بازار آزاد را. بدین سان، اگر ناشر به این تنگنا بیفتد یا باید از خیر نشر رمان بگذرد یا، به طفیل غبن مترجم و نویسنده و کاستن از نفاست کاغذ و چاپ، سرمایه گذاری خود را در حد دخل و خرج کردن جوابگو شود.

مرد به زن خرجی نمی داد، کتکش هم می زد، ملامتش کردند. گفت: پس کدخدایی به چه پیدا آرم! حالا نقل دولت است: کاغذ به شرط و شروط و نوبت می دهد، بهاگذاری را هم حق خود می داند، دستکاری در اثر را هم خواستار می شود!

این بیمهری نسبت به رمان به هنگام پذیرش آن برای نشر نیز احساس می شود. دستگاههای نشر دولتی و بنیادی، که سهم عمده امکانات انتشاراتی در قبضه آنهاست، در گزینش عناوین و قبول یا رد آثار، رمان را در صف نعال می نشانند. برخی از این دستگاهها، که وارث مؤسسات انتشاراتی معتبر و پرسابقه ای شده اند و عمدتاً از تجدید چاپ تغذیه می شوند، به تجدید چاپ رمان، حتی رمانهایی که در زمره ادبیات جهانی به شمار می آیند، کمتر علاقه نشان می دهند.

احساس می شود که این تبعیض نامنصفانه از برداشت خاص نسبت به رمان ناشی شده است. رمان در نظر سیاست گذاران فرهنگی تا حدی حکم «محرمات» را پیدا کرده است. بالجمله، رمان جدی گرفته نمی شود.

باری، رمان، در جهان نشر و جامعه ادب رسمی ما، مظلوم واقع شده است و جادارد که حق خود را مطالبه کند. تیراژرمانها نمودار خوبی برای اقبال نسل جوان و نیاز او به این نوع ادبی است. بگذارید جوانان از این مشغله فرهنگی و هنری محروم نمانند و در ساعات فراغت، به جای سرگرمیهای تباه ساز، به این خلوت تعالی بخش دسترسی پیدا کنند و، در عین حال، مترجمان و ناشران فرصت یابند که به خدمات فرهنگی پرارزش خود ادامه دهند.

پسری» سر و سری دارد.

حتی در تفاسیر قرآن، تفصیل داستان یوسف و زلیخا، با این تفسیر، چه بسا مصون نماند! به یاد آوریم که ریاکاران و متعصبانی تا مرحله حذف سوره یوسف از مصاحف نیز پیش رفتند.

باری، آوردن صحنه هایی گاه دور از عفاف به هیچ روی به معنای موعظه و ترویج آنچه در آنها روی می دهد نیست. اصولاً این رویدادها نیازی به تبلیغ ندارند؛ زیرا پیش از آنکه در رمان بازتاب یابند، بارها و بارها در زندگی اتفاق افتاده اند. اقتضای رمان این است که آنها را از صافی هنر بگذرانند و به صورتی تطیف شده درآورد و تازه در وصف آنها جانب اعتدال و امساک را نگاه دارد. رمان آفرینش زیبایی است. حتی در آنجا که رذیلتها وصف می شوند باز توصیف زیباست. قویترین احساسی که از خواندن این وصفها در خواننده پدید می آید تحسین و لذت هنری است که نوع متعالی لذت معنوی است.

از این که بگذریم، خلیقات در جامعه ها و در عصرها متفاوت اند. چه بسا عملی و رفتاری در جامعه ای و در عصری در حضور جمع منع اخلاقی داشته باشد و در جامعه ای دیگر نه. فی المثل، در فرنگ، روبروسی زن و شوهر یا دو نامزد، به هنگام خداحافظی، در شارع، امری است بس عادی که توجه کسی را جلب نمی کند؛ و حال آنکه همین عمل، در جامعه امروزی ما، چه بسا به چشم کسانی خالی از بی پروایی نباشد. در اخلاقیات «آنچه مبدأ آن طبع بود»، «به اختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار مختلف و متبدل نشود»؛ اما «آنچه مبدأ آن وضع بود»، «به تقلب احوال و تقلب رجال و تطاول روزگار و تفاوت ادوار و تبدل ملل و دول در بدل افتد.» (اخلاق ناصری). یعنی رسوم و آداب اخلاقی مقوله ای دیگر است و حکمت عملی مقوله ای دیگر. لذا، صحنه ای واحد، فی المثل، چون در بافت جامعه غربی قرار گیرد، معهود و مانوس است و چون در بافت جامعه سنتی اسلامی قرار گیرد نامعهود و نامانوس. از این رو، به هنگام قضاوت درباره نوع واکنشی که وصف این صحنه ها بر می انگیزد باید به بافت آنها توجه نمود.

موقعیتها و بافتهایی که حوادث در آنها جریان می یابند اگر شناخته نشوند، اعمال و واکنشها، مجرد از اوضاع و احوال، چه بسا غریب و ثقیل جلوه نمایند. در حالی که اگر انگیزه ها و محیط و